

A Multi-Criteria Analysis Method for Resolving Exegetical Conflicts in Verse 42 of Surah Yusuf*

Nabi Allah Sadrifar**

Abstract

Verse 42 of Surah Yusuf—featuring the phrase “but Satan made him forget the remembrance of his Lord” (fa-ansāhu al-shayṭānu dhikra rabbih)—presents a key exegetical dispute over prophetic infallibility (ismah al-anbiyā’). Ambiguity in the pronoun referent of ansāhu (Joseph or the cupbearer) yields two opposing interpretations with significant theological ramifications. This study resolves the debate through three questions: (1) What Qur’anic, hadith, and theological evidence support each view? (2) How valid is this evidence per Qur’anic and rational standards? (3) Which interpretation prevails under systematic evaluation? Using descriptive-analytical methods and library research, it introduces a novel “Multi-Criteria Analysis Method” assessing Qur’anic-contextual, theological-rational, and narrative criteria. Results favor the cupbearer referent, aligning fully with Qur’an 12:45 and infallibility principles, while the alternative incurs textual and doctrinal inconsistencies. The study contributes a generalizable model for exegetical disputes, addressing prior lacks in structured analysis.

Keywords: Comparative interpretation, Criticism of the interpretative method, Infallibility of the prophets, Multi-criteria analysis, Verse 42 of Joseph, Satan.

* Received: 2025-10-20 Revised: 2026-01-01 Accepted: 2026-01-08

** Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: sadrifar@pnu.ac.ir



روش تحلیل چندمعیاری در حل تعارضات تفسیری آیه ۴۲ سوره یوسف (ع)*

نبی اله صدری فر**

چکیده

آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) با عبارت «فَأَنسَأُ الشَّيْطَانَ ذِكْرَ رَبِّهِ» از کانون‌های اصلی اختلاف تفسیری در باب «عصمت انبیاء» است. دوگانگی در تعیین مرجع ضمیر «أَنسَأُ» (یوسف (ع) یا ساقی) به دو دیدگاه متعارض منجر شده که پیامدهای کلامی بنیادینی به همراه دارد. پژوهش حاضر با هدف حل این تعارض دیرینه، به سه پرسش اصلی پاسخ می‌دهد: ۱. مستندات قرآنی، روایی و کلامی هر دیدگاه کدامند؟ ۲. این مستندات بر اساس معیارهای قرآنی و عقلی چه اعتباری دارند؟ ۳. کدام دیدگاه بر اساس یک داوری نظام‌مند، برتری دارد؟ این تحقیق با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش کتابخانه‌ای، برای نخستین بار «روش تحلیل چندمعیاری» را برای حل این مسأله بومی‌سازی کرده و به‌کار گرفته است. داده‌ها بر اساس معیارهای سه‌گانه قرآنی-سیاقی، کلامی-عقلی و روایی-ارزیابی شدند. یافته‌ها قاطعانه نشان داد که دیدگاه «بازگشت ضمیر به ساقی» به دلیل انطباق کامل با نص صریح قرآن (یوسف/۴۵) و سازگاری مطلق با اصل عقلی-تقلی عصمت، برتری دارد؛ در حالی که دیدگاه رقیب، با تعارض متنی و نقض مبانی کلامی مواجه است. دستاورد اصلی این پژوهش، فراتر از حل این مسأله، ارائه یک الگوی روش‌شناختی قابل تعمیم برای داوری در تعارضات تفسیری است که خلأ «نقد ساختارمند» در مطالعات پیشین را مرتفع می‌کند و قابلیت کاربرد در تحلیل دیگر آیات چالش‌برانگیز را دارا است.

کلیدواژه‌ها: تحلیل چندمعیاری، آیه ۴۲ یوسف، عصمت انبیاء، تفسیر تطبیقی، نقد روش تفسیری، شیطان.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۸
** استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. ایمیل: sadrifar@pnu.ac.ir



۱. مقدمه

آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) با عبارت کلیدی «فَأَنسَأُ الشَّيْطَانَ ذِكْرَ رَبِّهِ»، از دیرباز یکی از چالش‌برانگیزترین کانون‌های بحث در دو حوزه بنیادین «عصمت انبیاء» و «گستره نفوذ شیطان» بوده است. اختلاف نظر مفسران فریقین بر سر تعیین مرجع ضمیر «ه» در فعل «أَنسَأُ» به شکل‌گیری دو دیدگاه اصلی منجر شده است: گروهی با استناد به برخی روایات، فراموشی را به حضرت یوسف (ع) نسبت می‌دهند؛ در مقابل، شمار کثیری از مفسران با تکیه بر مبانی کلامی و قرائن متنی، ضمیر را به «ساقی» بازمی‌گردانند.

با وجود گستردگی مباحث، ادبیات موجود در مواجهه با این تعارض، عمدتاً از دو ضعف ساختاری رنج می‌برد. نخست، غلبه رویکرد توصیفی-نقلی که در آن مفسر به گزارش جامع اقوال بدون ارائه داوری قطعی بسنده می‌کند. این رویکرد حتی در آثار بنیان‌گذاران مکاتب تفسیری نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه، شیخ طوسی (م. ۴۶۰ ق) در تفسیر گران‌سنگ «التبیان»، پس از نقل هر دو قول درباره مرجع ضمیر، از ترجیح صریح یکی بر دیگری خودداری می‌کند (طوسی، بی‌تا: ۱۴۴/۶-۱۴۵). این روش که برای حفظ میراث تفسیری ارزشمند است، تداوم تعارض را در طول تاریخ تفسیر در پی داشته است.

در نقطه مقابل، تلاش‌هایی برای داوری نیز انجام گرفته، اما این تلاش‌ها اغلب به ضعف دوم، یعنی رویکردهای تک‌معیاری، دچار شده‌اند. حتی مفسران برجسته‌ای که به دنبال ترجیح یک دیدگاه بوده‌اند، گاهی تحلیل خود را به یک یا دو بُعد محدود کرده‌اند. به عنوان مثال، شوکانی (م. ۱۲۵۰ ق) در «فتح القدير»، با رویکردی اجتهادی،

به بررسی ادلة دو طرف می‌پردازد و در نهایت، دیدگاه بازگشت ضمیر به ساقی را به دلیل سازگاری با عصمت انبیاء «لِأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا سَبِيلَ لَهُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ» و تأیید سیاق «وَأَيُّوْهُ... وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» ترجیح می‌دهد (شوکانی، ۱۴۱۴: ۳/۳۵-۳۶). با این حال، این تحلیل‌ها هر چند دقیق، فاقد یک چهارچوب روش‌شناختی مدون و جامع هستند که تمام معیارها را به صورت یکپارچه به کار گیرد.

این دو امر، خلأ یک چهارچوب تحلیلی یکپارچه و چندبعدی را آشکار می‌کند که بتواند داده‌های قرآنی، روایی، نحوی و کلامی-عقلی را به صورت همزمان و در یک مدل منسجم ارزیابی کند. مقاله حاضر در پاسخ به این خلأ روش‌شناختی، برای نخستین بار از «روش تحلیل چندمعیاری» برای حل این تعارض تفسیری بهره‌می‌برد تا از این بست ناشی از گزارش صرف یا تحلیل‌های تک‌بعدی عبور کند و به یک داوری مستدل و ساختارمند دست یابد.

۱-۱. بیان مسأله

مسأله اصلی این پژوهش، فراتر از صرفاً تعیین مرجع یک ضمیر، بررسی پیامدهای عمیق کلامی و معرفتی هر یک از دو دیدگاه تفسیری در آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) است. پذیرش هر یک از این دو دیدگاه متعارض، به طور مستقیم بر فهم سه مؤلفه بنیادین اثر می‌گذارد: مرزهای «عصمت انبیاء»، گستره «نفوذ شیطان» و میزان «مسئولیت‌پذیری انسان» در برابر وسوسه‌های شیطانی.

بررسی ادبیات موجود نشان می‌دهد که مطالعات پیشین، با وجود ارزش گردآوری داده‌ها، اغلب در ارائه یک مدل داوری جامع ناکام بوده‌اند. نقدها عمدتاً به صورت پراکنده و غیرساختاریافته بر روایات وارد شده و امکان ارزیابی منسجم میان

قرائت‌های مختلف فراهم نیامده است. نوآوری این مقاله نه در طرح خود مسأله (که قدیمی است)، بلکه در ارائه یک الگوی روش‌شناختی نوین برای حل آن است. این ضرورت را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

پاسخ به خلأ نقد نظام‌مند: ارائه چهارچوبی که داده‌های روایی، سیاق آیات و مبانی کلامی عصمت را به صورت یکپارچه تحلیل کند.

صیانت از مبانی کلامی: تبیین این‌که چگونه یک برداشت تفسیری می‌تواند با اصول اعتقادی (مانند عصمت) سازگار یا ناسازگار باشد و پیامدهای هر یک چیست؟
ارائه الگوی روش‌شناختی قابل تعمیم: این الگو با محوریت «روش تحلیل چندمعیاری»، قابلیت تعمیم به دیگر آیات چالش‌برانگیز را نیز دارد.

بر این اساس، پرسش‌های اصلی تحقیق عبارت‌اند از:

۱. مستندات قرآنی، روایی و عقلی هر یک از دو دیدگاه تفسیری در بازگشت ضمیر «أنساء» کدامند؟

۲. هر یک از این دو دیدگاه تفسیری چه پیامدهای کلامی و معرفت‌شناختی در پی دارد؟

۳. «روش تحلیل چندمعیاری» چگونه می‌تواند به‌عنوان یک ابزار نظام‌مند در داوری میان این دو دیدگاه به‌کار گرفته شود؟

۱-۲. روش تحقیق

«روش تحلیل چندمعیاری» یک چهارچوب نظام‌مند برای مقایسه و داوری بین گزینه‌ها بر پایه چند معیار مستقل است. این رویکرد، که ریشه در مدل‌های تصمیم‌گیری مدیریت دارد، در این پژوهش برای علوم قرآنی بومی‌سازی شده است. معیارها شامل

سنجش دیدگاه‌ها با نصوص قطعی و سیاق آیات (معیار قرآنی)، ارزیابی سازگاری با مبانی کلامی (معیار کلامی-عقلی) و اعتبار روایات بر اساس نقد سندی و دلالتی (معیار روایی) است. لازم به ذکر است که این پژوهش در ارزیابی معیار کلامی، بر مبانی پذیرفته‌شده کلام امامیه در باب عصمت مطلق انبیاء (ع) تکیه دارد. هدف، نشان دادن این است که چگونه اتخاذ این مبنا می‌تواند به یک تفسیر منسجم و سازگار از آیات منجر شود.

اجرای این روش شامل شش گام پیوسته بوده است: ۱. گردآوری داده‌ها از منابع فریقین؛ ۲. دسته‌بندی داده‌ها؛ ۳. نقد سندی روایات؛ ۴. نقد متنی و سیاقی با رویکرد تفسیر قرآن به قرآن؛ ۵. تطبیق نتایج با مبانی کلامی؛ و ۶. استنتاج و داوری نهایی. این چهارچوب، بر خلاف رویکردهای تک‌معیاری یا صرفاً توصیفی، امکان داوری همزمان بر مبنای سه منبع حجیت (قرآن، عقل، روایت) را فراهم کرده و نوآوری روشی این تحقیق را شکل داده است.

بدین ترتیب، این الگو هرچند معیارهای آن برگرفته از مبانی شناخته‌شده قرآنی و کلامی است، نوآوری پژوهش در تلفیق و کاربست ساختارمند این معیارها در قالب یک مدل داوری علمی و بومی‌شده در مطالعات قرآنی نهفته است.

۲. نقد دیدگاه انتساب نسیان به یوسف (ع)

در این بخش، دیدگاهی که نسیان را به حضرت یوسف (ع) نسبت می‌دهد، بر اساس سه معیار اصلی تحقیق (قرآنی، کلامی و روایی) به صورت نظام‌مند ارزیابی می‌شود. هدف آن است که نشان دهیم این دیدگاه حتی با فرض صحت سند برخی روایات، به دلیل تعارض بنیادی با نص صریح قرآن و مبانی کلامی، فاقد اعتبار تفسیری است. پشتوانه

روایی این دیدگاه، که در تفاسیر متقدمی چون طبری و به آن استناد شده (طبری، ۱۴۲۰: ۱۳/۱۶۴-۱۶۶؛ قمی، ۱۳۶۳: ۱/۳۴۴)، صرفاً به یک دوره یا مذهب خاص محدود نمی‌شود. این امر نشان‌دهنده عمق و گستردگی چالش تفسیری پیش رو است. لازم به ذکر است که چالش جمع میان این روایات و اصل عصمت، یک دغدغه مستمر در سنت تفسیری فریقین بوده است. حتی در تفاسیر متأخر شیعی نیز این روایات به تفصیل گزارش و تحلیل شده‌اند. برای نمونه، حائری طهرانی در «مقتنیات الدرر»، پس از نقل هر دو قول، روایاتی را ذکر می‌کند و در مقام شرح تفصیلی و جمع تأویلی میان آن‌ها، به مؤاخذه حضرت یوسف (ع) به دلیل استعانت از ساقی اشاره دارد (حائری طهرانی، ۱۳۷۸: ۶/۳۴-۳۵).

در مواجهه با اشکالات واضح این دیدگاه، حامیان آن ناگزیر به ارائه توجیهاتی برای رفع تعارض با اصول اعتقادی شده‌اند. شوکانی، به‌عنوان یک نمونه برجسته از مفسران تحلیلی اهل سنت، این توجیهات را به‌دقت گزارش کرده است. او نشان می‌دهد که طرفداران این دیدگاه برای دفاع از دیدگاه خود به دو استدلال اصلی متوسل می‌شوند: الف). جواز نسیان برای انبیاء: آنان معتقدند که «انبیاء از نسیان معصوم نیستند، مگر در اموری که از جانب خدا خبر می‌دهند» و به‌همین دلیل، فراموشی در امور عادی برایشان متصور است (شوکانی، ۱۴۱۴: ۳/۳۶).

ب). تفسیر نسیان به «ترک عمدی»: برای توجیه عقوبت (حبس طولانی)، برخی «نسیان» را به‌معنای «ترک» گرفته و آن را به «استعانت از غیر خدا» مرتبط دانسته‌اند (همان).

این توجیهات، هرچند تلاشی برای رفع تعارض به‌شمار می‌روند، اما خود با اشکالات بزرگ‌تری مواجه‌اند. ارزیابی ما در این پژوهش بر پایه قاعده عقلی و نقلی

«عرض‌الحديث علی‌الکتاب» استوار است؛ معیاری قطعی که در منابع فریقین به رسمیت شناخته شده است (برای نمونه، نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۸۳). بر این اساس، هر تفسیری که نتیجه آن، انتساب غفلت یا فراموشی ناشی از وسوسه شیطان به پیامبر الهی باشد و نیازمند چنین توجیحات ثانویه‌ای شود از منظر علمی و اعتقادی مردود است.

در ادامه، استدلال‌ها و اشکالات بنیادین این دیدگاه به صورت مستند و در قالب نقدهای اصلی ارائه می‌شود:

۱. ناسازگاری مستقیم با نصوص قرآنی، و ۲. تعارض با اصل مسلم عصمت انبیاء و پیامدهای کلامی آن.

۲-۱. ناسازگاری با نصوص قرآنی روشن

برجسته‌ترین و قطعی‌ترین دلیل برای رد انتساب نسیان به حضرت یوسف (ع)، تعارض مستقیم آن با آیه ۴۵ همین سوره است. قرآن کریم در این آیه، فاعل فعل «ادکر» به معنای به یاد آوردن پس از فراموشی را به صراحت «الَّذِي نَجَا»، یعنی همان ساقی نجات‌یافته، معرفی می‌کند: «وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ» (یوسف/۴۵). بر پایه اصل بنیادین «عرضه بر قرآن»، هر خبر یا تفسیری که با نص محکم کتاب الهی در تعارض باشد، فاقد حجیت و اعتبار است. بنابراین، قرائت‌هایی که ضمیر در «فَأَنْسَاهُ» را به حضرت یوسف (ع) بازگردانده‌اند مانند روایات منقول از مقاتل بن سلیمان، علی بن ابراهیم قمی و نقل‌های مشابهی که طبری در «جامع‌البیان» از ابن عباس، مجاهد و دیگران گرد آورده است (طبری، ۱۴۲۰: ۱۳/۱۶۴-۱۶۶) به دلیل تضاد آشکار با نص صریح قرآن (یوسف/۴۵) و همچنین

روش تحلیل چندمعیاری در حل تعارضات تفسیری آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) / صدری فر ۱۲۱

مفاد کلی آیاتی چون حجر/۴۲ و ص/۸۳ که بر نفی سلطه شیطان بر بندگان مخلص تأکید دارند، از حجیت تفسیری ساقط می‌شوند.

۲-۲. تعارض با اصل مسلم عصمت انبیاء و لوازم کلامی آن

دومین نقد بنیادین بر دیدگاه انتساب نسیان به حضرت یوسف (ع)، تعارض مستقیم آن با معیار کلامی این پژوهش، یعنی اصل «عصمت انبیاء» است. این اصل، که در باور قریب به اتفاق مذاهب اسلامی رکنی بنیادین محسوب می‌شود، به معنای مصونیت پیامبران از خطا، گناه و به‌ویژه تأثیر وسوسه شیطان در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی است. اگرچه در دامنه و تفصیل آن تفاوت‌هایی میان مکاتب کلامی وجود دارد، اما در محورهای اصلی_ به‌ویژه مصونیت از غفلت و نسیان مرتبط با وظایف نبوت_ اجماع قابل توجهی برقرار است (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵/۵۰). این اصل، ضامن عقلی و نقلی اعتبار وحی و مرجعیت رسولان الهی است.

در چهارچوب «روش تحلیل چندمعیاری» این پژوهش، اصل عصمت، صرفاً یک باور اعتقادی پیش‌فرض نیست، بلکه معیاری تحلیلی و سنجش‌پذیر برای ارزیابی میزان سازگاری درونی دیدگاه‌های تفسیری به‌شمار می‌آید. بر پایه این مبنا، نسبت دادن نسیان یا غفلت ناشی از وسوسه شیطان به پیامبری مرسل، حتی در سطح خلجان ذهن یا تأثیر موقت روانی، به‌منزله نقض بنیان عقلانی و اعتقادی عصمت است. چنین تفسیری پیامدهای کلامی و معرفت‌شناختی عمیقی در پی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌است از:

الف). تزلزل اعتبار وحی: اگر نبی در مقام رسالت دچار غفلت شیطانی شود، اعتماد مخاطب به صحت و کمال پیام‌رسانی آسیب جدی می‌بیند.

ب). فرسایش مرجعیت اخلاقی: پذیرش امکان نفوذ شیطان در پیامبر، مرجعیت مطلق او به عنوان اسوة حسنه را تضعیف می‌کند.

ج). گشایش باب تأویل‌های ناموجه: این امر می‌تواند به رویه‌ای برای توجیه سایر نسبت‌های ناروا به دیگر انبیاء و در نهایت، تحریف آموزه‌های دینی منجر شود. آگاهی از همین پیامدهای خطیر بوده که بسیاری از مفسران برجسته فریقین را واداشته است تا با قاطعیت، دیدگاه انتساب نسیان به یوسف (ع) را مردود شمارند. برای مثال، فخر رازی با استناد به ضرورت عقلی و نقلی عصمت در تمام شئون نبوت، هرگونه نسبت غفلت به پیامبران را قاطعانه رد می‌کند (رازی، ۱۴۲۰: ۴۶۲/۱۸). طبرسی (طبرسی، ۱۴۱۳: ۵/۳۶۵) و ابن‌کثیر (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۵۸۴/۲)، نیز با اتخاذ رویکردی مشابه و با تکیه بر براهین قرآنی و عقلی، این دیدگاه را برای پاسداری از مقام نبوت، ناصواب دانسته‌اند.

بنابراین، این اجماع گسترده در میان مفسران، نه یک اتفاق نظر ساده، بلکه یک پشتوانه مستحکم کلامی-عقلی برای رد هر قرائتی است که با اصل بنیادین عصمت در تضاد قرار گیرد.

۲-۳. ارائه تصویری تقلیل‌گرایانه و نامنسجم از عدل الهی

سومین اشکال این قرائت، ترویج برداشتی تقلیل‌گرایانه و نامنسجم از صفت «عدل الهی» است. برخی مفسران که نسیان را به یوسف (ع) نسبت می‌دهند، ناگزیر شده‌اند تا ماندگاری طولانی او در زندان را به‌عنوان یک «کیفر الهی» توجیه‌کنند. در این نگاه، فعل یوسف (ع) یک «تقصیر» (تعلق خاطر به مخلوق) و طولانی‌شدن حبس، «عقوبت» آن تلقی می‌شود. برای نمونه، مفسرانی چون سمرقندی (سمرقندی، ۱۴۱۶: ۱۹۴/۲) و

روش تحلیل چندمعیاری در حل تعارضات تفسیری آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) / صدری فر ۱۲۳

ابن جوزی این ارتباط علت و معلولی را با استناد به روایاتی تأیید می‌کند که در آن‌ها خداوند یوسف (ع) را به دلیل توسل به غیر، مورد عتاب قرار می‌دهد (ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۴۴۱/۲).

این برداشت از دو جهت با منطق کلان قرآن در تبیین صفات الهی در تعارض است: الف). تقلیل عدالت به مجازات: این خوانش، «عدالت» الهی را به یک صفت قهرآلود و صرفاً جزایی تقلیل می‌دهد که تنها در واکنش به کاستی بندگان فعال می‌شود. چنین نگاهی، پیوند ناگسستنی عدل با صفات بنیادین دیگری چون حکمت، رحمت و ربوبیت را نادیده می‌گیرد. در حالی که در جهان بینی قرآن، افعال الهی همواره برخاسته از مجموع این صفات است و عدالت او در بستر حکمت و تدبیر معنا می‌یابد.

ب). نادیده گرفتن سیاق تربیتی سوره: در سیاق کلی داستان سوره یوسف، قرائن متنی و روایی به وضوح نشان می‌دهند که طولانی شدن زندان نه یک «عقوبت» برای تنبیه، بلکه بخشی از یک «برنامه تربیتی» الهی برای رشد و آماده سازی یوسف (ع) به منظور پذیرش مسئولیت‌های خطیر آینده (مدیریت سیاسی-اقتصادی مصر) بوده است. این رویکرد، رنج‌های یوسف (ع) را نه نشانه غضب، بلکه ابزار تحقق یک خیر برتر و جلوه‌ای از حکمت و ربوبیت الهی معرفی می‌کند؛ مفهومی که در سراسر قرآن، از جمله در آیاتی چون بقره/۲۱۶ «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» و هود/۱۱۹، بر آن تأکید شده است.

بنابراین، تفسیر تنبیهی از این واقعه، نه تنها با مقام عصمت پیامبر ناسازگار است، بلکه با ارائه تصویری تک‌بعدی و قهرآمیز از عدالت الهی، با منطق جامع و نظام‌مند قرآن در معرفی صفات خداوند نیز تعارض دارد.

۲-۴. تحریف مفهوم قرآنی «صبر» به انفعال و سکون

چهارمین پیامد منفی دیدگاه انتساب نسیان به یوسف (ع)، تحریف و تقلیل مفهوم بنیادین «صبر» به یک فضیلت منفعلانه و ایستا است. این دیدگاه به صورت ضمنی چنین القاء می‌کند که اقدام حضرت یوسف (ع) برای استمداد از ساقی، نوعی «بی‌صبری» یا خروج از دایره تحمل شایسته بوده است. چنین تفسیری، «صبر» را معادل سکوت، تحمل بی‌عمل و عدم بهره‌گیری از اسباب و وسایل مشروع تعریف می‌کند.

این برداشت با منظومه مفهومی قرآن و سیره عملی انبیاء (ع) در تضاد آشکار قرار دارد. در منطق قرآن، صبر یک «مقاومت فعال و هوشمندانه» است، نه یک انفعال صرف. این مفهوم همواره با پایداری در مسیر حق و اقدام سنجیده همراه است. آیات متعددی بر این جنبه فعال تأکید دارند؛ برای نمونه، آیه هود/۱۱۵ صبر را با استقامت «فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ» و آیه لقمان/۱۷ آن را در کنار امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک کنش اجتماعی معرفی می‌کند.

بر این اساس، اقدام حضرت یوسف (ع) در بهره‌گیری از ارتباط با ساقی برای یادآوری مظلومیتش نزد پادشاه، نه تنها نقض صبر نیست، بلکه مصداق بارز «صبر فعال» است. این نوع صبر، دو بُعد را هم‌زمان در خود دارد:

۱. بُعد درونی: اتکای کامل قلبی به تدبیر و مشیت الهی.
۲. بُعد بیرونی: به‌کارگیری تمام ابزارها و اسباب مشروع برای تحقق هدف و خروج از بحران.

این الگو با سیره دیگر انبیای الهی نیز کاملاً سازگار است: صبر حضرت نوح (ع) بر تکذیب قوم، با تلاش شبانه‌روزی و مستمر در دعوت همراه بود (نک: هود/۳۲-۳۶؛ نوح/۵-۹) و صبر پیامبر اکرم (ص) بر آزار مشرکان، به هجرت هدفمند و تشکیل

روش تحلیل چندمعیاری در حل تعارضات تفسیری آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) / صدری فر ۱۲۵

حکومت در مدینه منجر شد (آل عمران/۱۴۶). در منابع روایی امامیه نیز، صبر در سه ساحت «بر طاعت»، «از معصیت» و «در مصیبت» تعریف شده است که هر سه، نیازمند اراده، انتخاب و حرکت آگاهانه هستند (کلینی، ۱۴۰۷: ۹۱/۲).

بنابراین، تفسیر اقدام یوسف (ع) به عنوان خروج از دایرة صبر، نه تنها با آموزه‌های صریح قرآنی و منطق سیره‌شناسی انبیاء در تضاد است، بلکه تحریف یکی از کلیدواژه‌های محوری تربیتی قرآن را در پی دارد و الگویی انفعالی و ناکارآمد از آن به دست می‌دهد. پذیرش معنای صحیح «صبر فعال»، ضمن حراست از شأن عصمت نبی، الگویی معتبر برای جمع میان پایداری ایمانی و کنشگری مسئولانه در اختیار مؤمنان قرار می‌دهد.

۲-۵. ترویج برداشتی دوگانه‌انگار و ناقص از «توکل»

پنجمین و شاید رایج‌ترین توجیه برای انتساب نسیان به یوسف (ع)، استناد به مفهوم «نقص در توکل» است. این دیدگاه، که در گزارش‌های تفسیری متعددی بازتاب یافته، اقدام یوسف (ع) را در توسل به ساقی به معنای غفلت از خداوند و استعانت از مخلوق تلقی می‌کند. شاخص‌ترین نمونه این رویکرد در گزارش ثعلبی دیده می‌شود که به صراحت می‌نویسد: «شیطان، یوسف را از یاد پروردگارش غافل ساخت تا آنجا که از غیر او طلب گشایش کرد و به مخلوق یاری جست...» (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۲۵/۵-۲۲۶). وی سپس، روایاتی از حسن بصری و مالک بن دینار نقل می‌کند که مضمون مشترک آن‌ها، معرفی اقدام یوسف (ع) به عنوان «نقص در توکل» و علت طولانی شدن حبس او است.

این تفسیر بر یک پیش فرض کلامی دوگانه‌انگار استوار است که «توسل به اسباب مادی» را در تعارض ذاتی با «توکل بر خدا» قرار می‌دهد. در این نگاه، اعتماد به خدا

و بهره‌گیری از وسایل، دو امر متضاد و غیرقابل جمع هستند. این درحالی است که در منطق قرآن و سیره انبیاء (ع)، توکل یک مفهوم ترکیبی و یکپارچه است که دو رکن اساسی دارد:

الف). اعتماد قلبی مطلق: ایمان راسخ به این که مسبب‌الاسباب و تدبیرگر نهایی تمام امور، خداوند متعال است.

ب). اقدام عملی مسئولانه: به‌کارگیری تمام ظرفیت‌ها، ابزارها و اسباب مشروعی که خداوند در نظام عالم قرار داده است برای تحقق اهداف.

قرآن کریم به روشنی بر این هم‌نشینی تأکید دارد. آیه ۱۵۹ آل عمران «... فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...»، «عزم و تصمیم» (اقدام انسانی) را مقدمه «توکل» معرفی می‌کند و آیه ۳ سوره طلاق «... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»، کفایت الهی را پیامد توکل می‌داند، نه جایگزین تلاش. این هم‌نشینی نشان می‌دهد که توسل به اسباب، نه تنها منافاتی با توکل ندارد، بلکه شرط لازم و جزء لاینفک تحقق آن است. حتی در روایاتی که به ظاهر دلالت بر عتاب الهی به حضرت یوسف (ع) دارند، برخی مفسران نکته‌ای دقیق را استخراج کرده‌اند: جواز شرعی و عقلی استعانت از غیر مادامی که آن غیر، وسیله و مجرای فیض الهی دیده‌شود، نه فاعل مستقل (حائری طهرانی، ۱۳۳۸: ۳۵/۶).

این برداشت یکپارچه از توکل، که اعتماد قلبی را با تدبیر عملی جمع می‌کند، ریشه‌ای عمیق در سنت کلامی امامیه دارد. سید مرتضی علم‌الهدی (م. ۴۳۶ ق)، از بنیان‌گذاران مکتب کلامی عقل‌گرای بغداد، در تحلیل این آیه، اقدام حضرت یوسف (ع) را نه تنها منافای توکل نمی‌داند، بلکه آن را و وظیفه‌ای مبتنی بر حکم عقل و شرع برای رفع ظلم معرفی می‌کند. وی تصریح می‌کند که چون حبس یوسف (ع) امری قبیح و

منکر بود، بر او واجب بود که برای رفع آن به هر وسیله و سبب مشروعی متوسل شود. از دیدگاه او، جمع میان توکل و دوراندیشی (الأخذ بالحزم)، امری است که «الدین و العقل» هر دو بر آن صحه می‌گذارند و آن را راه صواب می‌دانند (علم‌الهدی، ۱۴۳۱: ۴۸۱/۲-۴۸۲). این تحلیل که در قرن پنجم هجری ارائه شده، نشان‌دهنده قدمت و اصالت این رویکرد در برابر تفاسیر جبرگرایانه است.

روایات معتبر نیز همین نگاه یکپارچه را ترویج می‌کنند. تأکید امام علی (ع) بر این‌که «التدبیرُ قبلَ العملِ يُؤمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ» (صدوق، ۱۴۰۴: ۵۹/۲) و یا این‌که «العاملُ علی غیرِ بصیرةٍ کالسائرِ علی غیرِ الطریق» (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۳/۱)، به وضوح نشان می‌دهد که تدبیر و بهره‌گیری هوشمندانه از اسباب، شرط لازم برای حرکتی است که توکل، روح و جهت آن را تشکیل می‌دهد.

بنابراین، رفتار حضرت یوسف (ع) در زندان، نه نشانه «نقص در توکل»، بلکه نمونه‌ای از اعلائی یک توکل اصیل و کنشگرانه است. او ضمن حفظ اعتماد کامل به وعده الهی، از فرصت موجود (ارتباط با ساقی) به عنوان یک سبب مشروع برای انتقال پیام خود به مرکز قدرت بهره‌می‌گیرد. قرائتی که این اقدام را با توکل در تضاد می‌بیند، نه تنها با نصوص صریح قرآن و روایات و تحلیل متکلمان طراز اول در تعارض است، بلکه با ارائه تصویری منفعلانه از رابطه بنده با خدا، شأن نبی الهی را مخدوش و الگویی ناکارآمد برای مؤمنان ترسیم می‌کند.

۲-۶. توسل غیر ضروری به راه حل تأویلی «ترک اولی»

ششمین و آخرین نقد بر دیدگاه انتساب نسیان به یوسف (ع)، به منطبق روش شناختی آن بازمی‌گردد. حامیان این دیدگاه، برای رفع تعارض آشکار میان «انتساب نسیان

شیطانی به نبی» و «اصل عصمت»، به مفاهیم تأویلی کلامی متوسل می‌شوند. شناخته شده‌ترین این مفاهیم، «ترک اولی» است؛ اصطلاحی که برای توجیه افعالی از انبیاء (ع) به‌کار می‌رود که گرچه گناه یا خطا نیستند، اما نسبت به فعلِ برتر (اکمل)، در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار دارند.

برخی مفسران مانند فخر رازی، پس از پذیرش بازگشت ضمیر به یوسف (ع)، به‌طور ضمنی از این قاعده برای حفظ ساحت عصمت بهره‌برده‌اند (رازی، ۱۴۲۰: ۴۶۱/۱۸). در میان معاصران نیز، آیت‌الله مکارم شیرازی، گرچه دیدگاه بازگشت ضمیر به ساقی را ترجیح می‌دهد، اما احتمال دوم (انتساب به یوسف) را به‌عنوان مصداقی از «ترک اولی» مطرح می‌کند که مستوجب عقوبت (طولانی‌شدن حبس) شده‌است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۱۳/۹-۴۱۴).

در همین راستا، برخی مفسران برای تبیین دقیق‌تر ماهیت این «ترک اولی»، به قاعده معروف عرفانی «حسنات الأبرار سیئات المقربین» نیز تمسک کرده‌اند. از این منظر، اقدام حضرت یوسف (ع) که برای عموم مردم یک تدبیر جایز و مشروع است، برای یک نبی در مقام «مقربین» که باید نظرش را کاملاً از اسباب مادی برگرفته‌باشد، به‌منزله یک «سیئه» یا لغزش از مقام والا تلقی می‌شود. حائری طهرانی در مقتنیات‌الدرر این رویکرد را برای جمع میان روایاتِ دال بر عتاب و اصل عصمت به‌کار می‌گیرد (حائری طهرانی، ۱۳۳۸: ۳۵/۶).

با این حال، این رویکردها از منظر روش‌شناسی تفسیر، قابل نقد هستند. توسل به مفاهیم تأویلی، اعم از «ترک اولی» یا «حسنات الأبرار»، باید آخرین راه‌حل باشد، نه اولین انتخاب. منطق تفسیر اقتضای کند که ابتدا تمام ظرفیت‌های خود متن قرآن_ شامل سیاق آیات، قواعد زبان‌شناختی و هماهنگی با دیگر نصوص قرآنی_ برای فهم

آیه به کار گرفته شود. تنها در صورتی که متن به هیچ وجه بر معنایی سازگار با اصول قطعی (مانند عصمت) دلالت نکند، می توان به سراغ تأویل و توجیحات کلامی ثانویه رفت. این همان منطقی است که علامه طباطبایی در المیزان به کار می گیرد. وی نشان می دهد که با توجه به قرائن متنی و سیاقی قوی، نیازی به چنین تأویلاتی نیست. از دیدگاه او، وقتی قرائتی (بازگشت ضمیر به ساقی) وجود دارد که کاملاً با سیاق داستان (یوسف/۴۵)، اصل عصمت و قاعده قرآنی نفی سلطه شیطان بر مخلصین (حجر/۴۲) هماهنگ است، ترجیح دادن دیدگاه متعارض و سپس، تلاش برای توجیه آن با ابزارهای کلامی، یک خطای روش شناختی و مصداق «تکیه بر راه حل فرعی در حضور راه حل اصلی» است (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۸۱-۱۸۲).

افزون بر این، رویه خود قرآن در گزارش خطاهای جزئی یا ترک اولای پیامبران، مؤید دیگری بر عدم ضرورت این تأویل است. در مواردی مانند داستان حضرت یونس (ع) (صافات/۱۳۹)، آدم (ع) (اعراف/۲۲) و داوود (ع) (ص/۲۴)، قرآن به صراحت یا به اشاره، از فعل آنان و پیامد تربیتی آن سخن می گوید. سکوت کامل قرآن در مورد هرگونه نکوهش یا تذکر به یوسف (ع) در این ماجرا، قرینه ای قوی بر این است که فعل او اساساً مصداق ترک اولی نبوده است.

بنابراین، توسل به «ترک اولی» و مفاهیم مشابه در این آیه، نه یک تحلیل تفسیری مبتنی بر متن، بلکه یک «راهبرد دفاعی کلامی» است که برای حفظ پیش فرض (بازگشت ضمیر به یوسف) به کار گرفته می شود و از نظر اولویت بندی روش تحقیق، یک گام شتاب زده و غیر ضروری محسوب می شود.

۲-۷. جمع‌بندی میانی: فروپاشی مبانی دیدگاه اول

مجموع شش نقد مطرح‌شده در این بخش، بنیان‌های تفسیری و کلامی دیدگاه «انتساب نسیان به حضرت یوسف (ع)» را از چند منظر کلیدی به چالش می‌کشد و سستی آن را آشکار می‌کند:

الف). محور نقد قرآنی-متنی: نخستین و قاطع‌ترین محور نقد، تعارض مستقیم این دیدگاه با نص صریح آیه ۴۵ سوره یوسف «وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا وَادَّكَرَ... وَ قَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا وَادَّكَرَ... وَ قَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا وَادَّكَرَ...» است. این آیه به روشنی فاعل «یادآوری پس از فراموشی» را ساقی معرفی می‌کند. بر اساس قاعده بنیادین «عرض‌الحديث علی‌الکتاب»، هر روایت یا تفسیری که با نص محکم قرآن در تضاد باشد، فاقد حجیت و اعتبار تفسیری است. این تعارض به‌تنهایی برای رد دیدگاه اول کفایت می‌کند.

ب). محور نقد کلامی-اعتقادی: دومین محور، ناسازگاری این دیدگاه با اصل اجماعی «عصمت انبیاء» است. نسبت دادن نسیان ناشی از وسوسه شیطان به یک نبی مرسل، نه تنها با مقام نبوت در تضاد است، بلکه لوازم خطرناکی همچون تزلزل در اعتبار وحی، تضعیف مرجعیت اخلاقی پیامبران و گشودن باب تشکیک در آموزه‌های دینی را به‌همراه دارد. این پیامدها، پذیرش چنین تفسیری را از منظر کلامی غیرممکن می‌کند. در همین راستا، حتی اگر روایات دال بر مؤاخذه یوسف (ع) را بپذیریم، می‌توان آن‌ها را به‌گونه‌ای هوشمندانه در چهارچوب تأیید عصمت او تفسیر کرد. برخی مفسران به‌درستی اشاره کرده‌اند که عتاب الهی بر یک لغزش بسیار کوچک، خود بزرگ‌ترین دلیل بر پاکی آن شخص از گناهان بزرگ‌تر است (حائری طهرانی، ۱۳۷۸: ۶/۳۵). این استدلال، روایات ظاهراً متعارض را نیز به ابزاری برای اثبات طهارت ساحت انبیاء تبدیل می‌کند.

ج). محور نقد مفهومی-روش‌شناختی: سومین محور، پیامدهای این دیدگاه در تحریف نظام‌مند مفاهیم کلیدی قرآن است. این قرائت، مفاهیم بنیادینی چون عدل الهی (با تقلیل آن به مجازات)، صبر (با تحریف آن به انفعال) و توکل (با ارائه برداشتی دوگانه‌انگار از اسباب و مسبب‌الاسباب) را مخدوش می‌کند. علاوه بر این، توسل شتاب‌زده به راه حل تأویلی «ترک اولی»، یک خطای روش‌شناختی است که نشان می‌دهد این تفسیر به جای اتکاء به ظرفیت‌های متن، به توجیهاات ثانویه پناه برده‌است. براین‌د این تحلیل چندمحوری آن است که بنیان‌های روایی، تفسیری و کلامی دیدگاه تفسیری اول دچار تزلزل جدی است و مسیر برای پذیرش دیدگاه تفسیری دوم- یعنی بازگرداندن ضمیر به ساقی- کاملاً هموار می‌شود. دیدگاه دوم نه تنها با نصوص قرآنی، مبانی کلامی و منطق سیاق داستانی هم‌سویی کامل دارد، بلکه از تمام پیامدهای منفی ذکرشده نیز تهی است.

مهم‌تر از آن، این بررسی نشان‌داد که اتخاذ یک رویکرد تحلیلی چندمعیاری، که متن را هم‌زمان از زوایای قرآنی، کلامی و مفهومی می‌سنجد، چگونه می‌تواند داوری‌های تفسیری را از بن‌بست تعارضات و توسل به تأویلات غیرضروری خارج کند و الگویی منسجم برای حل مسائل مشابه در دیگر آیات چالش‌برانگیز قرآن فراهم آورد.

۳. تبیین و تحلیل دیدگاه مختار: بازگشت ضمیر به ساقی

پس از نقد و ردّ مبانی دیدگاه اول، اکنون نوبت به تبیین و تحلیل دیدگاه دوم می‌رسد که در این پژوهش به‌عنوان دیدگاه مختار و برتر شناخته می‌شود. این دیدگاه که ضمیر در عبارت «فَأَنسَأُ الشَّيْطَانَ» را به ساقی بازمی‌گرداند، از طرف طیف وسیعی از مفسران برجسته فریقین، از جمله در تفاسیر «مجمع البیان» (طبرسی، ۱۴۱۳: ۳۶۵/۵)،

۱۳۲ دوفصلنامه تفسیرپژوهی اثری- سال دوازدهم، جلد اول، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۱۴۰۴

«التفسیر الکبیر» (رازی، ۱۴۲۰: ۱۴۳/۱۸)، «تفسیر القرآن العظیم» (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۳۳۵/۴)، «تفسیر المنار» (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۳۱۲/۱۲)، «المیزان» (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۳/۱۱-۱۸۶) و «الفرقان» (صادقی تهرانی، ۱۴۲۵: ۳۱۹/۶-۳۲۱) پذیرفته شده است. این مفسران با استناد به شواهد متنی، سیاقی و کلامی، این دیدگاه را قوی‌ترین و سازگارترین تفسیر با اصول بنیادین اسلام دانسته‌اند.

مبنای اصلی این دیدگاه، اصل تمایز میان ساحت وجودی پیامبران و انسان‌های عادی است:

الف). ساحت نبی: مصون از نفوذ و سلطه شیطان، به دلیل برخورداری از مقام «اخلاص» و عصمت الهی.

ب). ساحت انسان غیرمعصوم: در معرض وسوسه، غفلت و فراموشی شیطانی، به دلیل فقدان آن مصونیت ویژه.

بر این اساس، بازگشت ضمیر به ساقی (الَّذِي نَجَا) نه صرفاً یک احتمال نحوی، بلکه نتیجه قطعی اعمال روش «تحلیل چندمعیاری» است که در آن، متن آیه با معیارهای سه‌گانه زیر سنجیده می‌شود:

۱. معیار قرآنی: هماهنگی با نصوص محکم قرآن (مانند یوسف/۴۵ و حجر/۴۲).

۲. معیار کلامی-عقلی: سازگاری با اصل اجماعی عصمت انبیاء.

۳. معیار سیاقی-روایی: انطباق با ساختار و منطق درونی داستان.

در این چهارچوب، فراموشی ساقی یک پدیده طبیعی و قابل انتظار در تعامل یک انسان عادی با وسوسه شیطان است «إِنَّمَا النَّسِيءُ مِنَ الشَّيْطَانِ»؛ در حالی که فراموشی پیامبر، یک امر غیرممکن و ناقض بنیان‌های اعتقادی است. این تفسیر، ضمن هماهنگی کامل با آیه ۴۵ که فاعل یادآوری را ساقی معرفی می‌کند، نیازی به توسل به تأویلات

روش تحلیل چندمعیاری در حل تعارضات تفسیری آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) / صدری فر ۱۳۳

ثانویه و راه‌حل‌های غیرضروری مانند «ترک اولی» ندارد و تصویری منسجم و بی‌تکلف از داستان ارائه می‌دهد.

از منظر ساختار روایی سوره یوسف (ع)، این دیدگاه بیوستگی داستان را حفظ می‌کند. کانون روایت از شخصیت ساقی به فراموشی او و سپس، به یادآوری‌اش در زمان مقتضی منتقل می‌شود. این تداوم روایی، «فراموشی» را به‌عنوان یک عنصر داستانی در مسیر اثبات حقانیت یوسف (ع) به‌کار می‌گیرد، نه به‌عنوان یک نقص در شخصیت پیامبر.

در نهایت، پذیرش این دیدگاه یک برتری روش‌شناختی مهم نیز دارد: این تفسیر، مصداق بارز کاربرد اصل «قرآن‌محوری» در حل تعارضات است. با اولویت‌دادن به سازگاری درونی آیات قرآن و هماهنگی با اصول قطعی اعتقادی، راه را بر تفاسیر مبتنی بر روایات ضعیف یا اسرائیلیات می‌بندد و الگویی روشن برای تحلیل سایر موارد مشابه در قرآن کریم ارائه می‌دهد.

۳-۱. وجه برتری از منظر معیار قرآنی: تفسیر قرآن به قرآن و نفی سلطه شیطان

نخستین و قوی‌ترین وجه برتری دیدگاه دوم، انطباق کامل آن با معیار قرآنی و روش تفسیری «قرآن به قرآن» است. این روش حکم می‌کند که دیدگاه تفسیری باید با شبکه معنایی و نصوص قطعی کل قرآن هماهنگ باشد. دیدگاه «بازگشت ضمیر به ساقی» این آزمون را با موفقیت پشت سر می‌گذارد، زیرا تکیه‌گاه اصلی آن، سه دسته از آیات محکم است که قلمرو نفوذ شیطان را به روشنی ترسیم و محدود می‌کنند:

الف. آیه استثناء عام (قاعدة کلی): در آیه «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص/۸۳)، شیطان صراحتاً به ناتوانی خود در اغوای بندگان «مخلص» خداوند

اقراری کند. این آیه یک قاعده کلی و بنیادین در الهیات اسلامی بنا می‌نهد که مقام «اخلاص» را سپری نفوذناپذیر در برابر سلطه شیطان معرفی می‌کند (نک: رازی، ۱۴۲۰: ۲۶ / ۴۹۵؛ طبرسی، ۱۴۱۳: ۸ / ۷۶۶).

ب). آیه تطبیق خاص (مورد یوسف): در آیه «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف/۲۴)، قرآن کریم به‌طور خاص و در سیاق همین داستان، حضرت یوسف (ع) را مصداق بارز «عباد مخلص» معرفی می‌کند. ساختار علت و معلولی آیه (لِنَصْرِفَ... إِنَّهُ...) به‌وضوح نشان می‌دهد که مصونیت او از «سوء و فحشاء» (که وسوسه شیطانی مصداق اتم آن است)، معلول مقام «اخلاص» او است.

ب). آیه نفی سلطه (ضمانت الهی): در آیه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (حجر/۴۲)، خداوند خود به‌طور مستقیم، هرگونه «سلطه» شیطان بر بندگانش را نفی می‌کند. این «سلطان» شامل هر نوع تسلط و نفوذ بنیادین در معرفت، اراده و حافظه نبی است (قرطبی، ۱۳۶۴: ۹ / ۱۹۶).

براساس این سه نصّ قطعی و به حکم قاعده بنیادین «عَرَضَ الْحَدِيثَ عَلَى الْكِتَابِ»، هر روایت یا تفسیری که مستلزم نفوذ شیطان در ذهن و اراده یوسف (ع) باشد، حتی با فرض صحت سند، فاقد حجیت تفسیری است (طباطبایی، ۱۱: ۱۴۱۷/۱۸۶). بنابراین، بنیان قرآنی این دیدگاه بر صراحت آیات استوار است، نه بر تأویلات احتمالی.

۲-۳. وجه برتری از منظر معیار نحوی و سیاقی: انسجام ساختاری و روایی

دومین وجه برتری دیدگاه بازگشت ضمیر به ساقی، انطباق کامل آن با معیار نحوی و سیاقی است که بر انسجام درونی متن و پیوستگی ساختار روایت تأکید دارد. این

انطباق، که از سوی مفسران برجسته‌ای چون طباطبایی و رشید رضا به دقت تحلیل شده است، در دو سطح مکمل قابل بررسی است:

الف). ترجیح نحوی (اصل قرابت): بر پایه قاعده نحوی مشهور، اصل اولیه آن است که ضمیر به نزدیک‌ترین مرجع لفظی ممکن بازگردد (بابتی، ۱۴۲۵: ۲/۲۱۸؛ زرکشی، ۱۴۰۸: ۲۳/۴). در آیه ۴۲ سوره یوسف، نزدیک‌ترین مرجع برای ضمیر مفعولی در «فَأَنْسَاهُ» (او را دچار فراموشی کرد)، شخص ساقی است که در عبارت «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا» (و به آن کسی از آن دو که می‌پنداشت نجات می‌یابد گفت ...) به او اشاره شده است. بنابراین، از منظر صرفاً ساختار زبانی، بازگشت ضمیر به ساقی، دیدگاه پیش‌فرض و طبیعی متن است.

ب). انسجام سیاقی (پیوستگی روایت): این ترجیح نحوی، با قرائن قدرتمند سیاقی تقویت می‌شود. همان‌گونه که رشید رضا در «المنار» با ظرافت اشاره می‌کند، فراموشی ساقی علت اصلی طولانی‌شدن حبس یوسف (ع) است و حرف «فاء» در «فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ» (پس در زندان ماند)، «فاء سببیت» است. یعنی فراموشی ساقی سبب شد که یوسف (ع) چند سال دیگر در زندان بماند. این منطق روایی با آیه ۴۵ «وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ...» به اوج کمال خود می‌رسد؛ این آیه به‌طور مستقیم و بدون هیچ فاصله‌ای، فاعل «یادآوری پس از فراموشی» را همان ساقی نجات یافته معرفی می‌کند.

این اتصال قدرتمند روایی نشان می‌دهد که دو کنش متقابل «فراموشی» و «یادآوری»، هر دو به یک شخص، یعنی ساقی، تعلق دارند. ارجاع ضمیر فراموشی به یوسف (ع) و ضمیر یادآوری به ساقی، باعث ایجاد گسست در روایت و از بین رفتن وحدت موضوعی این فراز از داستان می‌شود. در مقابل، بازگشت هر دو ضمیر به

ساقی، پیوستگی و انسجام داستان را به بهترین شکل حفظ می‌کند؛ امری که هم علامه طباطبایی و هم رشید رضا بر آن تأکید کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۷/۱۱؛ رشید رضا، ۱۴۱۴: ۳۱۳/۱۲).

برایند این تحلیل آن‌است که شواهد نحوی (اصل قرابت) و سیاقی (پیوستگی روایت)، به صورت هم‌افزا یکدیگر را تقویت و به روشنی بر بازگشت ضمیر به ساقی دلالت می‌کنند. این قرائت، که به تعبیر رشید رضا «آن چیزی است که از سیاق آیه به ذهن متبادر می‌شود» (المتبادر من السیاق)، جایگاه برتر خود را در ارزیابی نهایی «تحلیل چندمعیاری» تثبیت می‌کند.

پس از اثبات برتری دیدگاه دوم بر اساس معیارهای قرآنی (تفسیر قرآن به قرآن) و سیاقی (انسجام نحوی و روایی)، اکنون نوبت به سومین و مهم‌ترین وجه برتری آن، یعنی انطباق کامل با معیار کلامی-عقلی می‌رسد. این معیار، که بر سازگاری تفسیر با اصول بنیادین اعتقادی و براهین عقلی تأکید دارد، در چهار بُعد مکمل قابل بررسی است.

۳-۳. وجه برتری از منظر معیار کلامی-عقلی

دیدگاه «بازگشت ضمیر به ساقی» از منظر معیار کلامی-عقلی دارای برتری‌های بنیادین است که آن را از هر تفسیر رقیبی متمایز می‌کند. این برتری‌ها نشان می‌دهند که این دیدگاه نه تنها یک احتمال تفسیری، بلکه یک ضرورت کلامی است.

۳-۳-۱. پاسداری از اصل عصمت و تبدیل آن به معیار تفسیری

نخستین و بنیادی‌ترین امتیاز این دیدگاه، پاسداری همه‌جانبه از اصل مسلم عصمت انبیاء است. در منظومه اندیشه اسلامی، عصمت از ضروریات عقلی و نقلی حفظ وثاقت وحی و صیانت جایگاه پیامبران در مقام ابلاغ پیام الهی به‌شمار می‌آید

روش تحلیل چندمعیاری در حل تعارضات تفسیری آیه ۴۲ سوره یوسف (ع) / صدری فر ۱۳۷

(طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۶/۱۱؛ رازی، ۱۴۲۰: ۵۳۰/۲۴). بر اساس این مبنا، هرگونه فرض وقوع نسیان ناشی از وسوسه شیطان در وجود پیامبر، با فلسفه نبوت و قاعده مصونیت الهی تعارض دارد. از این رو، این دیدگاه تفسیری با نفی مطلق امکان نسیان شیطانی درباره حضرت یوسف (ع)، نه تنها این اصل را دست نخورده نگاه می‌دارد، بلکه آن را به معیار تفسیری سنجش صحت اقوال تبدیل می‌کند.

اما اهمیت این دیدگاه فراتر از یک دفاع منفعلانه است؛ این رویکرد، اصل عصمت را از یک آموزه صرفاً نظری، به یک «ابزار روش‌شناختی» برای پالایش تفاسیر و روایات بدل می‌کند. بر این مبنا، هر نقل یا روایتی که مستلزم خطا یا لغزش ایمانی در پیامبر باشد، به حکم تعارض با نصوص قطعی قرآن «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» و بر اساس قاعده «عرض الحدیث علی الكتاب»، فاقد حجیت تفسیری شناخته می‌شود (نک: کلینی، ۱۴۰۷: ۶۹/۱).

۳-۲. دلالت سکوت قرآن به مثابه تأیید ضمنی (برهان از راه رویه و حیانی)

رویه قرآن در گزارش قصص انبیا یک اصل ثابت را نشان می‌دهد: هرگاه ترک اولی یا لغزشی رخ داده، همواره با نوعی عتاب، تذکر یا بیان پیامد تربیتی همراه بوده است. نمونه‌ها متعددند:

الف. حضرت آدم (ع): عتاب صریح «أَلَمْ أَنهَكُمَا...» (اعراف/۲۲).

ب. حضرت یونس (ع): توصیف با «مُلیم» (صافات/۱۴۲) و ذکر پیامد «فَنبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» (صافات/۱۴۵).

ج. حضرت موسی (ع): اعتراف به خطا و طلب مغفرت «فَغَفَّرَ لَهُ» (قصص/۱۶).

د. حضرت داوود (ع): اشاره به فتنه و استغفار «وَوَظَنَ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ...» (ص/۲۴).

در ماجرای حضرت یوسف (ع)، قرآن به شکلی معنادار سکوت می‌کند و هیچ‌گونه عتاب یا تذکری نمی‌دهد. این «سکوت هدفمند»، در قیاس با صراحت قرآن در موارد مشابه، یک قرینه تفسیری قدرتمند است که نشان می‌دهد فعل یوسف (ع) فاقد هرگونه شائبه تقصیر بوده است. چنان‌که فخر رازی اشاره می‌کند، حذف هرگونه نکوهش در این سیاق، «مقتضی تنزیه حال نبی» است (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸/۴۶۰). بنابراین، بازگشت ضمیر به ساقی، تنها تبیین سازگار با این رویه و حیانی است.

۳-۳-۳. ترسیم معرفتی مرز نفوذ شیطان

این قرائت، یک مرزبندی معرفتی دقیق میان ساحت وجودی نبی و انسان عادی ترسیم می‌کند:

الف). ساحت پیامبر (مخلص): مصون از سلطه و نسیان شیطانی (حجر/۴۲؛ ص/۸۳).

ب). ساحت انسان عادی (ساقی): آسیب‌پذیر در برابر وسوسه و فراموشی.

این تمایز، نه تنها ماجرای یوسف (ع) را به روشنی تحلیل می‌کند، بلکه به مثابه یک الگوی تبیینی برای فهم سایر آیات مشابه عمل می‌کند. این خط‌کشی، نقشی دوگانه دارد:

۱. نقش اعتقادی: مانع از نسبت دادن کاستی به انبیا و تقویت اعتماد به پیام الهی.
۲. نقش تربیتی: هشدار به انسان‌های عادی درباره امکان لغزش و ضرورت مراقبت دائمی.

این دیدگاه، برخلاف تفسیر رقیب، تصویری منسجم و عقلانی از تعامل انسان با شیطان ارائه می‌دهد که هم با اصل عصمت و هم با واقعیت‌های روان‌شناختی انسان هماهنگ است (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۸۷).

۳-۳-۴. انطباق با حکم عقل و گرایش فطرت

در نهایت، این دیدگاه با دو منبع بنیادین معرفت بشری، یعنی عقل سلیم و فطرت پاک، انطباق کامل دارد:

الف). حکم عقل: عقل بدیهی (حجت باطنی) نمی‌پذیرد که پیامبری که قرآن او را «مخلص» خوانده، تحت سلطه شیطان دچار نسیان شود، زیرا این امر با غرض بعثت و ضرورت عصمت در تضاد است.

ب). گرایش فطرت: فطرت خداجوی انسان که به کمال و صدق گرایش ذاتی دارد (روم/۳۰)، با تصویری از نبی که دچار غفلت از پروردگارش می‌شود، بیگانه است. بنابراین، هم‌نوایی عقل، فطرت و نص قرآنی، حلقه‌نهایی استدلال را کامل می‌کند و نشان می‌دهد که این تفسیر، تنها دیدگاه سازگار با نظام فکری و اعتقادی اسلام است.

۴. نتیجه

پژوهش حاضر با هدف رفع تعارض تفسیری دیرینه پیرامون آیه ۴۲ سوره یوسف (ع)، بر اساس «روش تحلیل چندمعیاری» سامان یافت و در پرتو رویکردی قرآنی، کلامی و روایی، توانست پاسخ روشن و مستدلّی به پرسش‌های اساسی خود ارائه‌کند. یافته‌ها نشان‌دادند که دیدگاه انتساب نسیان به حضرت یوسف (ع)، هرچند مبتنی بر روایاتی کهن است، در تعارض آشکار با نص قرآن و اصول مسلم کلامی، به‌ویژه اصل عصمت انبیا قرار دارد. در مقابل، نظریه بازگشت ضمیر به ساقی، با تکیه بر قرائن قرآنی، سیاق داستان و مبانی عقلی و اعتقادی، از پشتوانه‌ای متقن و منسجم برخوردار است.

در محور دوم تحلیل، بررسی پیامدهای کلامی و تربیتی دو دیدگاه نشان‌داد که تفسیر بازگشت ضمیر به ساقی، موجب تقویت مفهوم عصمت، تحکیم وثاقت وحی و

بازنمایی تصویری جامع و عقلانی از توکل، تدبیر و پویایی ایمان در ساحت انسان و نبی می‌شود. در مقابل، دیدگاه رقیب، به سبب تضعیف مبنای عصمت و خدشه بر مرجعیت معرفتی انبیاء، نتایج ناپذیرفتنی و ناسازگار با نظام الهی در اندیشه اسلامی را به همراه دارد. در جمع‌بندی نهایی، تحلیل چندمعیاری به عنوان الگویی روش‌مند برای داوری در تعارضات تفسیری، برتری مطلق دیدگاه بازگشت‌ضمیر به ساقی را بر اساس سه معیار قرآنی، سیاقی و کلامی اثبات کرد. بدین ترتیب، این پژوهش افزون بر حل مسئله خاص آیه، از حیث نظری الگوی تازه‌ای برای نقد و ارزیابی تفاسیر ارائه داد. این الگو با تبدیل اصول کلامی به معیارهای سنجش‌پذیر و عینی، راهی نو در مطالعات تفسیری می‌گشاید و می‌تواند در بررسی دیگر آیات چالش‌برانگیز نیز به کار گرفته شود.

* * * * *

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی. (۱۴۲۲ق). زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق المهدي. بیروت: دار الکتب العربی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بابتی، عزیزه فوال (۱۴۲۵ق)، المعجم المفصل فی النحو العربی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- تفتازانی، سعدالدین. (۱۴۱۲ق). شرح المقاصد. قم: الشریف الرضی.
- ثعلبی، ابواسحاق احمد بن ابراهیم. (۱۴۲۲). الكشف و البیان عن تفسیر القرآن. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- حائری طهرانی، سید علی. (۱۳۳۸ش). مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). بیروت: دار إحياء التراث العربی.

- رشیدرضا، محمد. (۱۴۱۴ق). تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار. بیروت: دارالمعرفه.
- زرکشی، محمد بن بهادر. (۱۴۱۰ق). البرهان فی علوم القرآن. بیروت: دارالمعرفة.
- سمرقندی، نصر بن محمد. (۱۴۱۶ق). تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم. بیروت: دارالفکر.
- شوکانی، محمد بن علی. (۱۴۱۴ق). فتح القدير. دمشق: دار ابن کثیر.
- صادقی تهرانی، محمد. (۱۴۲۵). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن. قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- صدوق، محمدبن علی بن بابویه قمی. (۱۴۰۴ق). عیون أخبارالرضا. بیروت: مؤسسةالعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیرالقرآن. بیروت: مؤسسةالأعلمی للمطبوعات.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد. (۱۴۱۵ق). المعجم الكبير. قاهره: مكتبة ابن تیمیه.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۱۳ق). مجمعالبیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر. (۱۴۱۲ق). جامعالبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفة.
- طوسی، محمدبن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- علم الهدی، علی بن حسین. (۱۴۳۱ق). نفائس التأویل. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- قرطبی، محمد بن احمد. (بی تا). الجامع لأحكام القرآن. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳ش). تفسیر القمی. قم: دارالکتاب.
- کلبینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مقاتل بن سلیمان. (۱۴۲۳ق). تفسیر مقاتل بن سلیمان. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۷۱ش). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامیة.

Bibliography

The Holy Quran

- Ibn Jozi, Abd al-Rahman bin Ali, (1422 AH), Zad al-Masir in the science of exegesis, (researcher: Mahdi, Abd al-Razzaq), Beirut, Dar al-Kitab al-Arabi. [In Arabic]
- Ibn Kathir, Ismail ibn Umar (1419 AH), Tafsir al-Quran al-Azim, Beirut, Dar al-Kutb al-Ilmiyah. [In Arabic]
- Babati, Aziza Foyal; (1425 A.H.), Al-Mu'ajam Al-Mufasssal fi al-Naghu al-Arabi, Beirut: Dar al-Kutub al-Alami'iyah. [In Arabic]

- Beidawi, Abdullah ibn Umar, (1418 AH), Anwar al-Tanzil wa Asrar al-Tawil, Beirut: Dar ihya" al-Turath al-Arabi. [In Arabic]
- Taftazani, Saad al-Din (1412 AH), "Sharh al-Maqasid, Qom, Al-Sharif al-Radhi. [In Arabic]
- Thalabi, Abu Ishaq Ahmad bin Ibrahim, (1422 AH). Al-Kashf wa Bayan Beirut, Dar Ihya al-Tarath al-Arabi. [In Arabic]
- Haeri Tehrani, Seyyed Ali (1955), The Treasures of the Golden and the Fruitful Gatherings, Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. [In Arabic]
- Razi, Muhammad bin Umar (1420 AH), Tafsir Alkabir "Mafatih al-Ghayb," Beirut, Dar Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic]
- Rashid Rida, Muhammad, (1414 AH), Tafsir al-Qur'an al-Hakim (known as Tafsir al-Manar), Beirut: Dar al-Ma'rifah. [in Arabic]
- Zarkashi, Muhammad bin Bahadur, (1410 AH), Al-Burhan fi 'Ulum al-Qur'an, Beirut: Dar al-Ma'rifah. [in Arabic]
- Samarqandi, Nasr bin Muhammad, (1416 AH), Tafsir Al-Marqandi al-Masimi Bahr al-Uloom, Beirut, Dar al-Fakr. [In Arabic]
- Shukani, Muhammad bin Ali (1414 AH), Fath al-Qadir, Damascus: Dar Ibn Kathir. [In Arabic]
- Sadeghi Tehrani, Muhammad, (1425), Al-Furqan in Tafsir Al-Qur'an with Al-Qur'an and Sunnah, Qom: Islamic Culture. [In Arabic]
- Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babuyyah Qummi (1404 AH), Ayoun Akhbar al-Rida; Beirut: Al-Ilmi Printing Foundation. [In Arabic]
- Tabatabayi, Seyyed Mohammad Hossein, (1417 AH). Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an, Beirut, Al-Alami Foundation for Publications. [In Arabic]
- Tabarani, Sulayman bin Ahmad, (1415 AH), Al-Mu'jam al-Kabir, Cairo: Maktabat Ibn Taymiyyah. [in Arabic]
- Tabarsi, Fazl bin Hasan, (1413 AH), Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an, Tehran: Naser Khosrow. [in Arabic]
- Tabari, Abu Ja'far Muhammad bin Jarir, (1412 AH), Jami' al-Bayan 'an Ta'wil Ay al-Qur'an, Beirut: Dar al-Ma'rifah. [in Arabic]
- Tusi, Muhammad bin Hassan(nd), al-Tabyan fi Tafsir al-Qur'an, edited by: Ahmad Habib, Aamily, Beirut, Dar Ihya al-Tarath al-Arabi. [In Arabic]
- Alam al-Huda, Ali ibn Hussein (1431 AH), Nafa'is al-Ta'wil, Beirut: Al-Alamy Publications Foundation. [In Arabic]
- Qurtubi, Muhammad ibn Ahmad (b.a.), Al-Jami' la Ahkam al-Quran, Beirut: Dar al-Kutb al-Ilmiyah. [In Arabic]
- Qami, Ali bin Ibrahim, (1363 SH). Tafsir al-Qami, Qom, Dar al-Kitab. [In Arabic]
- Kulayni, Muhammad ibn Yaqub, (1375 SH), Al-Kafi Tehran: Dar al-Kutob al-Islamiyya. [In Arabic]
- Muqatil bin Suleiman, (1423 AH), Tafsir Muqatil bin Suleiman, Beirut, Dar Ihya al-Trath al-Arabi. [In Arabic]
- Makarem Shirazi, Nasser, et al., (1371 SH), Tafsir al-Namuneh, Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah. [in Persian]